

درس اول

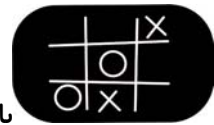
آفرینش و سقوط بر اثر گناه

آماده سازی: وسایل مختلف همراه داشته باشید مثلاً یک گل ، یک برگ ، حیوان خانگی یا هر چیز طبیعی دیگری.

فعالیتها: اگر ممکن است با بچه ها به دور و اطراف بروید ، به هر حال به بیرون از ساختمان بروید. به هر بچه قلم و کاغذ بدهید تا هر آنچه را که می بینند و می شنوند را یادداشت کنند. نه فقط ماشین ها و آدم ها و خانه ها، بلکه درختها و گلها و جانوران و غیره و چه می شنوند؟ بعد به محل کلاس برگردید و از بچه ها بخواهید که به یکدیگر نگاه کنند. بدین منظور آنها را دو به دو مقابل هم قرار دهید و بخواهید که بنویسند هر یک چه چیزها ویژه ای در دیگری می بینند.



کار گروهی: بچه ها را دور هم بنشانید و به هر بچه یک گل بدهید و یک برگ، (یا چیزی مشابه) یا همه با هم به یک شاخه درخت و یا قطره آبی که زیر نور خورشید می درخشد توجه کنید، چه نکات جالبی در این چیزها میبینید؟ دونفر از بچه ها را در کنار هم قرار دهید و از دیگران بخواهید که به نوبت فرق های میان آن ها را بیان کنند. هر بار دو پسر و یا دو دختر را در کنار هم بگذارید. چه طور می شود که ادم ها اینقدر با هم فرق داشته باشند؟ چه کسی آنها را درست کرده؟ اگر فیلمی از حیوانات و درخت ها دارید، قسمتی از آن را به بچه ها نشان دهید. خودتان هم می توانید فیلم برداری کنید یا از اینترنت چیزی پیدا کنید. از بچه ها بپرسید که چه چیزهای جالبی در فیلم دیده اند؟



بازی های ممکن: نمی خواهیم فقط بازی کنیم بلکه از بازی هدفی داریم. یکی از سرگرمی های زیر را انتخاب کنید:

- نام گذاری حیوانات: کاغذ و قلم به بچه ها بدهید. یکی از حروف الفبا را تعیین کنید و بخواهید نام حیوانات و جانورانی را که با این حرف آغاز می شوند بنویسند. حرفی را انتخاب کنید که خودتان هم نام حیوانات زیادی را که با آن آغاز می شوند را بشناسید..

- بازی با صدا: اسم حیوان ها را روی کار تهایی بنویسید و از هر حیوان دو کارت داشته باشید. یک کارت به هر بچه بدهید دیگران آن را نباید ببینند، با اشاره شما همه راه بیفتند و جعبه خود را با کمک تقلید صدای حیوان پیدا کنند. آنهایی که یکدیگر را یافته اند می توانند کنار بایستند.
- بازی حافظه: باید از هر حیوانی دو عکس داشته باشید. عکس ها را روی قطعه ای از مقوا بچسبانید تقریباً ۳۴ کارت لازم دارید. وقتی همه کارت ها آماده شد آنها را به پشت روی میز به طوری که عکس ها دیده نشوند بچینید. در یک دور بازی حداقل چهار بچه می توانند بازی کنند. هر کدام دو کارت را انتخاب کنند اگر هر دو یک تصویر بود می توانند کارت ها را پیش خود نگاه دارند و گرنه باید کارت ها را سر جای خود بگذارند. در پایان هر کسی که کارت بیشتری داشته باشد برنده است.

درس مشاهده:

یک نفر وانمود کند که مخترع است خیلی سری رفتار کنید. مثل دانشمندان عینکی روی بینیتان بگذارید و صدایتان را تغییر دهید. در ظرف های مختلف مایعات و پودرهای رنگی مختلف بریزید و یکی از ظرف ها را خالی نگه دارید. مواد را با هم ملوط کنید و بگویید که از ترکیب بعضی از این مواد با هم می توانید یک خحیوان درست کنید. اگر بچه ها گفتند این کار نشدنی است جواب دهید: شما تمی دانید من کی هستم و چه کارهایی از من برمی آید. با صدا و آهنگی مطمئن این جمله را بگوید. بعد به کارتان ادامه دهید و موادی را در ظرف خالی بریزید و به مخلوط کردن ادامه دهید و غیره .

به گونه ای سخن بگویید که گویا همه چیز را می دانید مثلاً: چه طوری بود؟ چه کار باید می کردم؟ آهان یادم آمد ، یک گرم از این و یک، دو ، سه قطره از این و ... بعد از اینکه مدتی مشغول مخلوط کردن مواد بودید بگویید : و حالا یک تکه گوشت در مواد می اندازم و بعد یک حیوان بیرون می پرد. اگر بچه مسخره کردند، با نگاهی عصبانی از بالای عینک به آنها زل بزنید. یک تکه گوشت یا کالباس در داخل ظرف بریزید و با کنجکاوی تمام به ظرف خیره شوید انگار منتظر بیرون آمدن چیزی هستید و با اعتماد به نفس نگاه کنید.

از اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده گیج می شوید و ناگهان چیزی به یادتان می آید. به چیزی را فراموش کردم ، این کار فوری انجام نمی شود باید مدتی صبر کنیم . کاسه رادر کمد می گزاریم و قبل از آنکه به خانه برویم آن را درمی آوریم. و آن وقت می بینید که چیدرست کرده ام. و بعد ظرف را در کمد بگذارید و اگر قفل دارد آن را قفل کنید و در حالی که قفل می کنید بگویید ممکن است حیوان یهو وسط کلاس بیپرد. مخترع از کلاس بیرون می رود و می گوید فعلاً خداحافظ.



در این قسمت باید داستان آفرینش و سقوط بر اثر گناه - پیدایش ۱-۳ را برای بچه ها تعریف کنید متن قصه در ادامه آورده شده است.

داستان:

شما آقای مخترع را می شناسید؟ فکر می کنید که او واقعا بتونه یک حیوون درست کنه؟ خودش که راستی راستی فکر می کنه که می تونه! آیا واقعا یک حیوون از این کمند بیرون میاد؟ من که شک دارم می دونید چرا؟ من یک داستان خیلی جالبی خوندم که فکر می کنم آقای مخترع از اون خبر نداره. چه طوره که آقای مخترع رو هم صدا بزنینم که همراه ما به قصه گوش بدهد. و آقای مخترع می آید و در کنار بچه ها می نشیند.

عجب بوی خوشی می آید از همه طرف بوی خوش میاد. چه رنگهای قشنگی درخت ها و گلها اینقدر رنگ و وارنگ هستند که نمی تونی رنگهای آنها را بشماری. هر گلی شکل و رنگ و بوی خودش را دارد و هر درختی شکل قد و برگهای مخصوص به خودش رو داره. برگ ها همه با هم فرق دارند چه منظره قشنگی. چشم های آدم از تعجب باز می مونه. اونجا رو ببین یه شیر، چه یال و کوپالی داره. آه اون بره رو ببین چه نازه، داره می ره به طرف شیره. اوه خطرناکه!!!!.. شیر دهانش رو باز کرده و زبانش از دهنش بیرون اومده! آها!!!!.. بره رو لیس می زنه و تمیزش می کنه.

چنین صحنه‌هایی رو تا حالا هیچکس ندیده. به اون دریاچه و ماهی‌های رنگارنگش نگاه کن یکی از یکی قشنگتره. رنگ و وارنگ از همه رنگ. تازه می‌دونستی شب هم با روز کاملاً فرق داره؟ روز خورشید رو توی آسمون می‌بینی و شب کلی ستاره قشنگ با یک ماه بزرگ. همیشه اینجوری نبوده. یه روزی زمین تاریک تاریک بوده و هیچ کس و هیچ چیزی روی اون زندگی نمی‌کرده. ولی یک روز خالق تصمیم می‌گیره که کره زمین رو مطابق سلیقه خودش بسازه. جایی که خودش هست توی آسمون ولی او این زمین رو یک کمی شبیه آسمون خودش ساخته. برای همین جای اونجایی رو خدا ساخته گذاشتیم بهشت.

صداها را می‌شنوی؟ پرنده‌ها اینور و اونور می‌پرنند، و هر کدام آواز خودش رو می‌خوانند انگار که یک گروه ارکستر داره آهنگی زیبا می‌نوازه. یک سرود پرستشی برای خدا. از تعجب نفس آدم بند می‌یاد. و خالق این پارک زیبا می‌یاد تا از چیزهایی که ساخته لذت ببره همه چیز عالی و زیباست ولی مثل اینکه هنوز جای یک چیز خالیه. حیوانات عالی هستند، گلها قشنگند و بوی لذت بخشی دارند ولی هیچ یک از اونها شبیه خالق نیستند.

حالا یک خالق می‌سازم که شبیه خودم باشه. خداوند این تصمیم را می‌گیرد و آدم را می‌آفریند. او خدای آسمان و زمین است و آفریننده است و برای همین می‌تونه انسان را از خاک و گل درست کند. اما آدم تنه‌است. و درسته که گل حیوانات و فرشته‌ها در بهشت هستند ولی من با کی حرف بزنم؟ خدا که تنهایی آدم رو می‌بینه اونرو به خواب سنگینی فرو می‌بره و بعد یک زن می‌سازه. خدا از یکی از دنده‌های آدم زن را می‌آفریند. و زن و مرد از اون لحظه به بعد دیگه با هم بودند.

با همدیگه توی پارک قدم می‌زدند و با پرنده‌ها آواز می‌خوندند. حیوانات رو تماشا می‌کردند و تقریباً همه کارهاشون رو با همدیگه انجام میدادند. با همدیگه برای حیوانات اسم انتخاب کردند و وقتی هم که خدا میاد پیششون با همدیگه هستند. زندگی توی ایمن بهشت برایشون خیلی خوشه همه چیز زیبا و قشنگه! آها!!!... تا یادم نرفته یه درخت هست در وسط باغ که با بقیه درخت‌ها فرق داره چون خدا به اونها گفته که فقط از این درخت نباید بخورند. و بهشون هم گفته که چرا نباید بخورند. این درخت شناخت خوب و بده و آگه ازش بخورید می‌میرید.

موضوع کاملاً روشنه. قبل از اینکه به داستان ادامه دهید پوستر یا گلی را که با خود آورده اید به بچه‌ها نشان دهید و نظرشان را درباره آن بپرسید احتمالاً خواهند گفت که زیباست. ناگهان پوستر را پاره کنید یا گل را خراب کنید. احتمالاً بچه‌ها واکنش نشان می‌دهند: حیف. و حالا ادامه داستان:

هییس..س..س..س.. حوا می‌خواد تنهایی بره و قدم بزنه از کنار اون درخت رد می‌شه. بله صدا از پشت اون درخت می‌یاد این دیگه چه صداییه؟ یه نگاه به دور و برش میندازه و یک نگاه به درخت میندازه انگار صدا واقعا از پشت درخت می‌یاد. یک مار رو اونجا می‌بینه و مار شروع به حرف زدن می‌کنه. خانم خدا احتمالاً بهتون گفته که میوه درختها را نخورید درسته؟ و حوا پاسخ می‌ده: نه خیر خدا به ما گفته که ما از میوه همه درختها می‌تونیم بخوریم غیر از این یه درخت. چون اگر از میوه این درخت بخوریم می‌میریم.



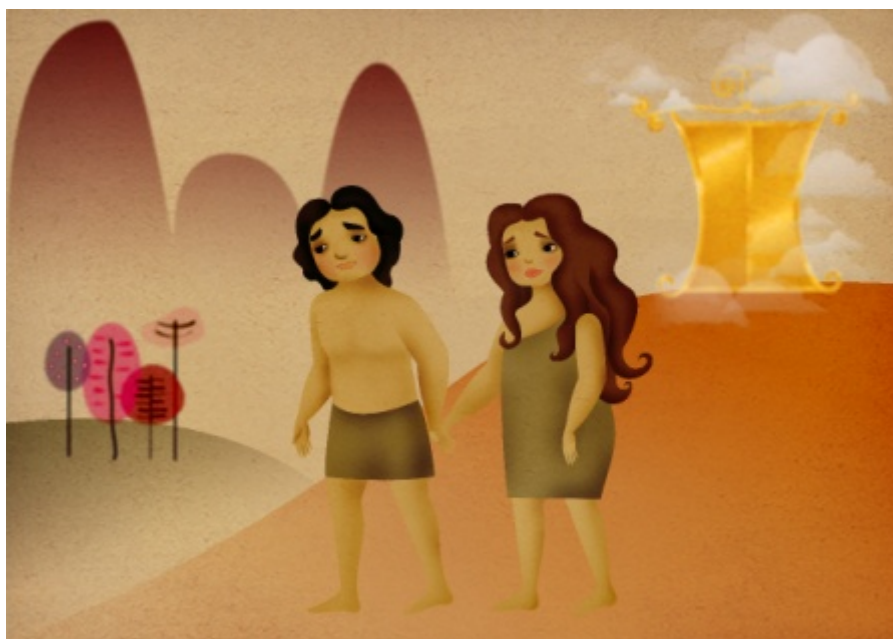
مار فیس فیس کنان میگه: اجازه هست یه چیزی بهتون بگم؟ اگر بخورید نیمیرید بلکه مثل خدا میشید. بیا این میوه رو بگیر و بخور. حوا میوه رو نگاه می کنه و با خودش می گه: فکر نکنم این میوه اونقدرها هم خطرناک باشه. و دستش رو دراز می کنه اونرو می گیره و یک بار دیگه نگاه می کنه: به نظر می یاد که خیلی هم خوشمزه باشه. و ازش یک گاز می زنه و می خوره



از اون لحظه همه چیز عوض شد. به همدیگه نگاه می کنند و متوجه می شوند که لخت هستند. خالت زده دنبال وسیله ای میگردند که لختی خودشون رو بپوشوند. از برگهای پهن انجیر برای خودشون لباس

درست می کنند و بعد صدایی می یاد صدای خدا که همیشه از شنیدن اون خوشحال می شدند ، ولی حالا یک جور دیگر بود. از صدای خدا می ترسیدند و خودشون رو پشت بوته ها پنهون می کردند.

ای آدم کجایی؟ خداوندا اینجا هستم صداتون رو که شنیدم ترسیدم چون لخت هستم! چی شده که حالا تازه فهمیدی که لخت هستی؟ قبلا این چیزها را متوجه نمی شدی. مگر از میوه اون درخت خوردی؟ بله خداوندا این زنی که شما به من دادید میوه رو به من داد. حوا فوراً میگه بله ولی مار من رو گول زد و من از میوه خوردم. و همونطور که گفتم از اون لحظه همه چیز عوض شد. نه فقط برای آدم و حوا بلکه تمام دنیا و حتی من و شما هم. ، همه چیز عوض شد. دیگه آدم و حوا اجازه نداشتند که در اون باغ قشنگ زندگی کنند. خدا از اونجا بیرونشان کرد دیگه باید خودشون دنبال خوراکی و سرپناه می گشتن. از اون به بعد دیگه باید خیلی خیلی سخت تلاش می کردند تا اینکه بتونن به زندگیشون ادامه بدن. در باغ بهشت همه چیز کامل و عالی و ولی آدم و حوا گناه کردند چون اونها از حرف خدا اطاعت نکرده بودند دیگه کامل و عالی نبودند و برای همین مجبور بودن از باغ برن بیرون. چون پاکی و گناه در کنار هم قرار نمی گیرن . خدا چشم دیدن گناه رو نداره. اما خدا یه قولی به آدم و حوا داد: یه کاری می کنم که سر مار (که همون شیطان بود) بود کوبیده بشه و یکی خواهد اومد که دوباره بین انسان و خدا آشتی بیاره. کسی که گناه دنیارو برداره.



نمایش نامه:

معلم از مخترع خواهش کند که در کمد را باز کنیم تا ببینیم اتفاقی افتاده یا نه. اما مخترع قبول نمی کند و سعی می کند در کمد را بسته نگه دارد. معلم: بگذار درش را باز کنیم. مخترع: نه نه نمی شود من می روم خانه. معلم: حرف الکی نزن ایقدر ما را کنجکاو کرده ای؟ و معلم به سمت کمد می رود. مخترع نه نه این کار را نکن در کمد را باز نکن. معلم: آخه چرا؟ مخترع: نمیتونم بهتون بگم باید برم خونه. معلم: کار را که کردن آنکه تمکام کرد. چه طور شده که می خوای بری خونه؟ از چیزی ترسیدی؟ مخترع: ااا... فکر کنم اختراعم اشتباه از آب درآمده باشه!! معلم: اشتباه چه طور ممکنه؟ چرا؟ مخترع م...م... به خاطر قصه ای که شما تعریف کردی.

معلم قصه من برای چی به خاطر قصه من؟ مخترع من خیلی چیزها رو می تونم کشف کنم، اصلا کارم همین به خودم گفتم که خوب حالا می خوام که به حیوون درست کنم باید شدنی باشه ولی حالا می فهمم که فقط یکی هست که می تونه زندگی و حیات بده. خوب حالا دیگه باید برم خونه. معلم: نه خیر فعلا نمی شه بری. مخترع نه نه نه؟ معلم: آخه برای چی؟ مخترع: من از آخر داستان شما خوشم نیامد. خدا این همه چیزهای قشنگ رو آفریده و بعد اون دو تا آدم همه چیز رو خراب کردند؟ اصلا جالب نیست.

معلم: جالب نیست ولی به هر حال توی کتاب مقدس اینجوری نوشته شده. اما یه سوال دارم تو هیچوقت چیزی رو خراب نمی کنی؟ مخترع: منظورت چیه؟ معلم: مثلا همیشه با زنت و بچه هات مهربون هستی؟ هیچ وقت دروغ نمی گی؟ همیشه با حیوونها مهربون هستی؟ همیشه رفتارت با همسایه ات خوبه؟ همه مقررات رانندگی رو رعایت می کنی؟ هیچ وقت اشتباه نمی کنی؟ آیا تا به حال مخترع: البته که گاهی اشتباه می کنم. معلم: پس می بینی که هیچ فرقی بین ما آدم ها و حوا نیست؟ ما هم بعضی وقتها خرابکاری می کنیم.

نتیجه گیری: همه ما خطاهایی داریم و با موجودات و مخلوقات خدا گاهی اوقات بد رفتاری می کنیم آیا می توانید چیزهایی را نام ببرید که اشتباه هستند؟ لازم نیست که حتما با صدای بلند نام ببرید اما درباره اش فکر کنید به بچه ها فرصت بدهید تا اشتباهاتشان را روی کاغذ بنویسند. و همه نوشته ها را در جعبه ای بیندازید.

دعا: بعد از داستان دعا کنید و از خدا بخواهید که همه ما را کمک کند تا بتوانیم رفتار خوبی با محیط زیست و حیوانات اطرافمان داشته باشیم. اگر بچه ای بخواهد در اینبار با صدای بلند دعا کند به او فرصت بدهید و بعد از دعا همه یادداشت هایی را که درون جعبه هستند از بین ببرید.

کارهایی با کتاب مقدس:

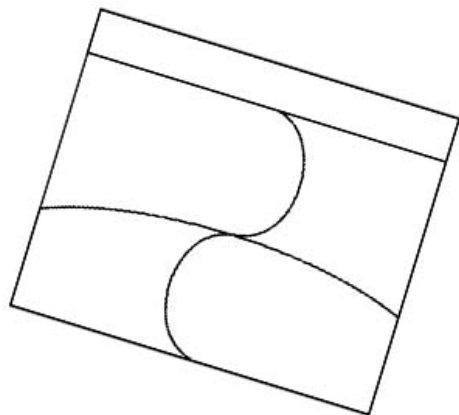
بچه ها خودشان می توانند یکی از کارهای زیر را برگزینند:

- مطالعه کلام خدا: بچه ها با هم از کلام خدا می خوانند. نوبت به هر کسی که رسید یک آیه می خوانند. از پیدایش ۱ : آیات ۱-۲۵. از پیدایش ۱ : آیات ۲۶-۳۱. حال از بچه ها سوال پرسید: بعد از آفریده شدن هر چیزی جمله ای تکرار می شود، آن جمله چیست؟ پاسخ: دید که نیکوست. یا بعد از آفرینش انسان چه گفته شد؟ پاسخ: بسیار نیکو بود.
- کاردستی: درست کردن یک کاردستی برای بچه ها جالب است. از فایل های مربوط به کاردستی که برای دانلود گذاشته شده اند می توانید برای بچه های کوچکتر استفاده نمایید. اگر بچه های بزرگتر بخواهند می توانند خودشان نقاشی کنند. با نقاشی کردن خاطره این کاردستی مدت بیشتری در ذهنشان باقی خواهد ماند. ممکن است در یک جلسه کاردستی تمام نشود، مهم نیست می توانید جلسه بعد به ساختن آن ادامه دهید. (تصاویر مربوط به کاردستی در پایان این فایل قرار دارند).
- آیه حفظ کردنی: پیدایش: ۱-۳۱ خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود. این آیه را هم می توانید بالای کاردستی بنویسید.

دعا: در نهایت بچه ها خدا را برای همه زیبایی هایی که آفریده شکر کنند. از هر بچه بخواهید یک چیز را که به نظرش زیباست نام برده و خدا را برای آن شکر کند. و در نهایت خاتمه کلاس.

ساخت کاردستی:

به هر بچه یک کقوا به اندازه A3 بدهید و شکل زیر را روی آن بکشید. در قسمت بالا بنویسید "خدا همه چیز را آفرید." بچه ها سمت راست بالا را آبی کنند و بالا سمت چپ را سیاه نمایند سمت راست پایین را سبز و سمت چپ پایین را آبی تیره نمایند.

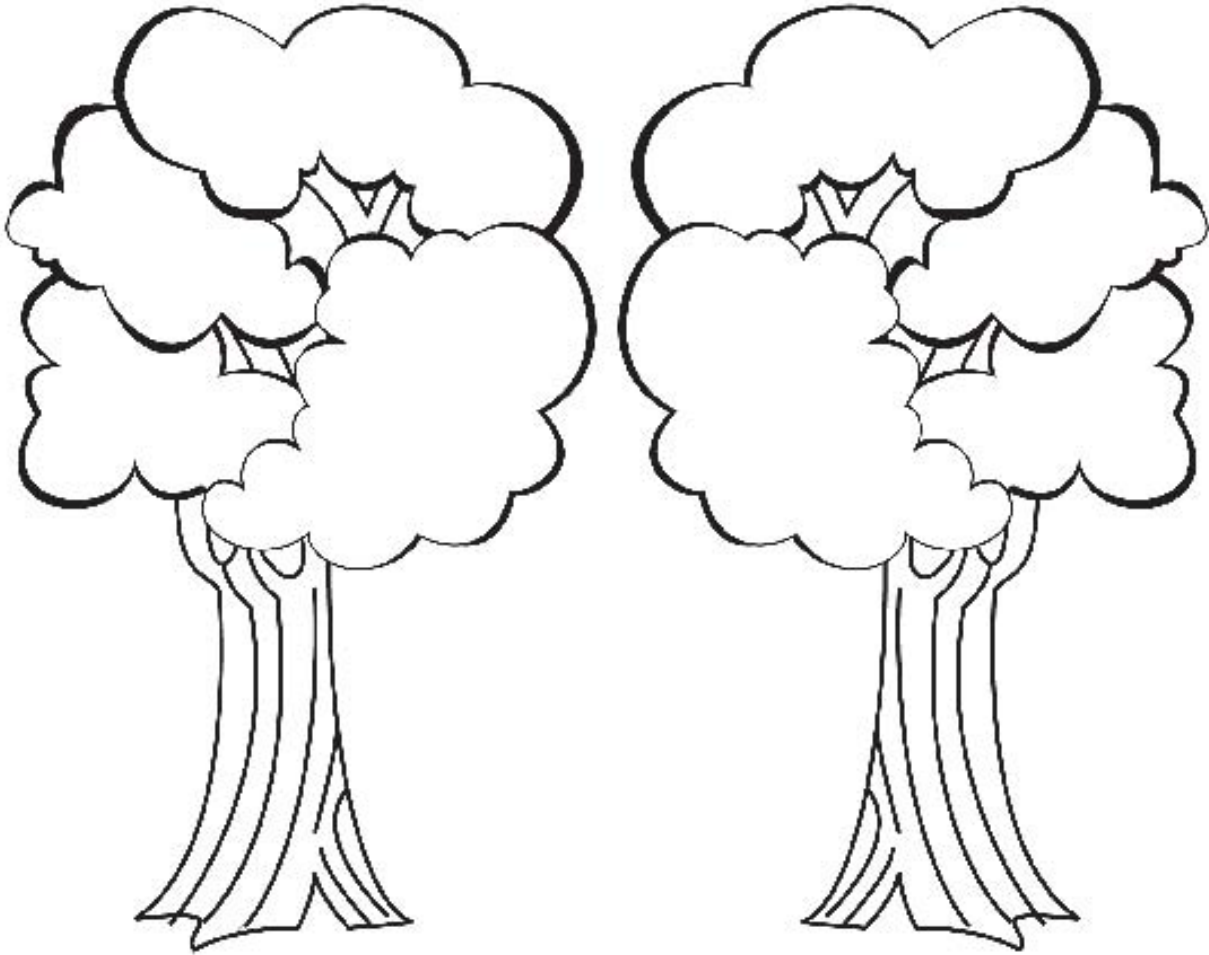


بچه ها می توانند با راهنمایی شما رنگ مناسب را به قسمت های مختلف کاردستی بزنند و بعد از عکس های قرار گرفته در ادامه استفاده نموده با قیچی کردن و رنگ آمیزی ، آنها را در مکان مناسب بچسبانند. بچه های بزرگتر می توانند خودشان تصاویر را در جای مناسب در صورت تمایل نقاشی کنند.

تصویر اول:

خدا همه چیز را آفرید

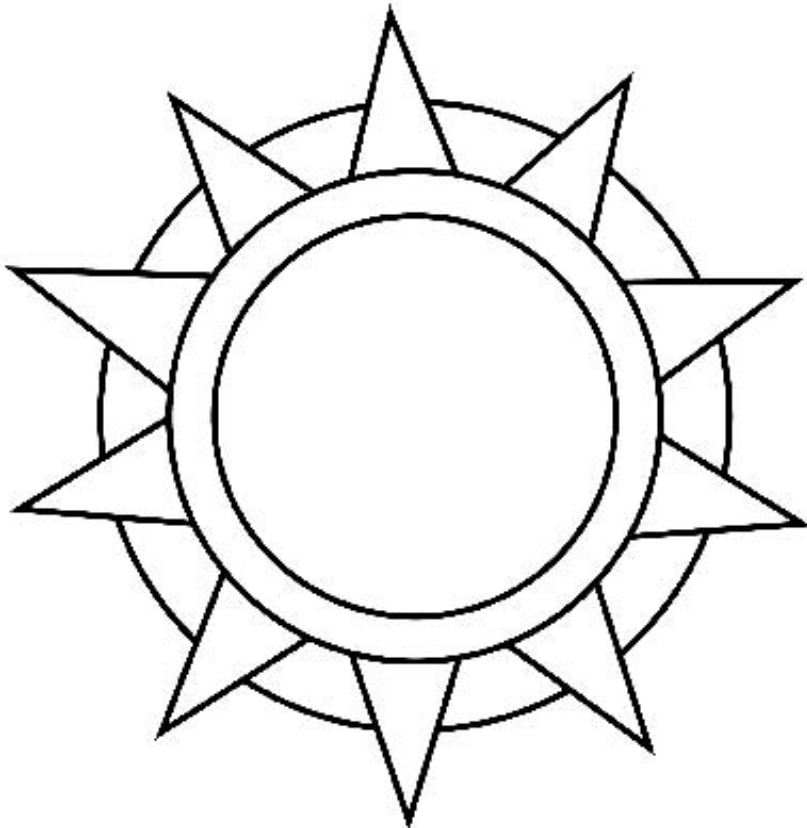
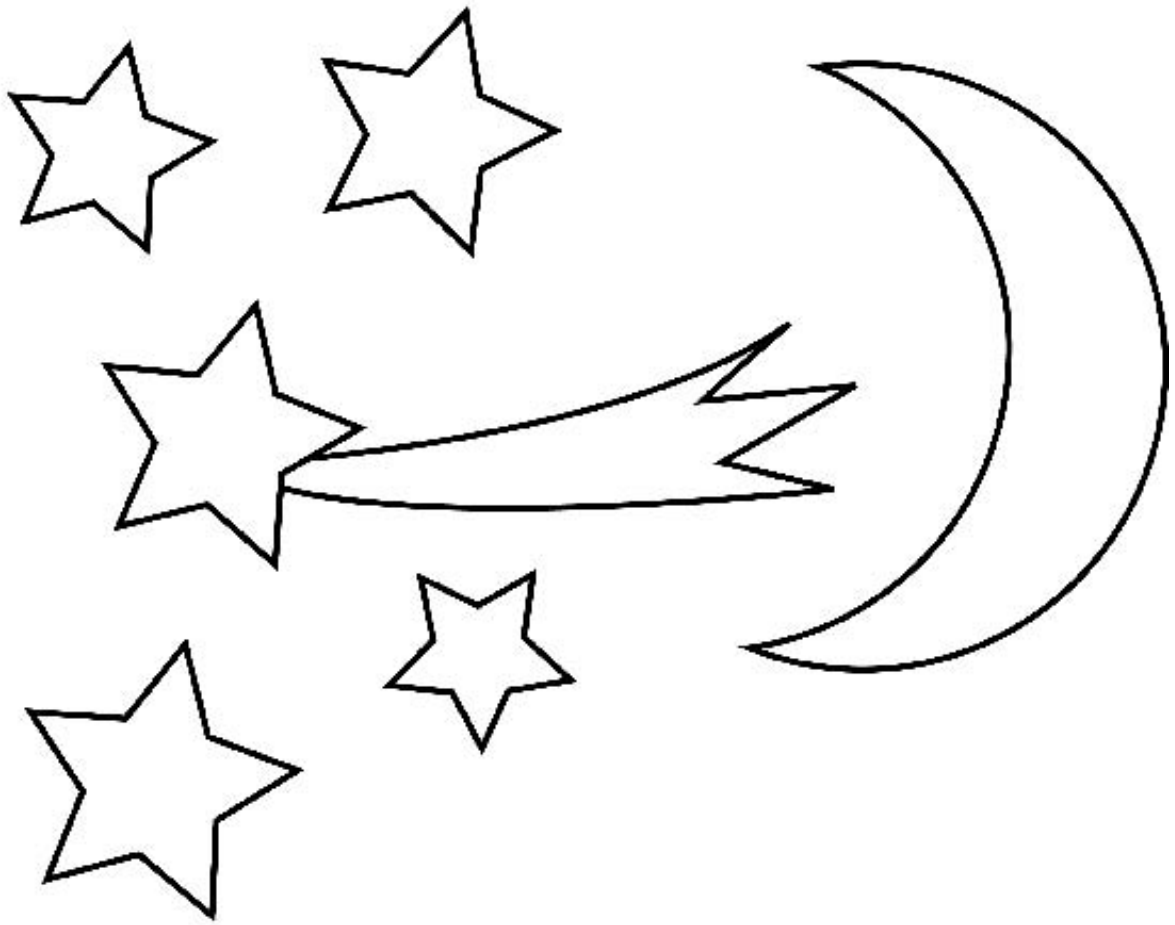
تصویر دوم:



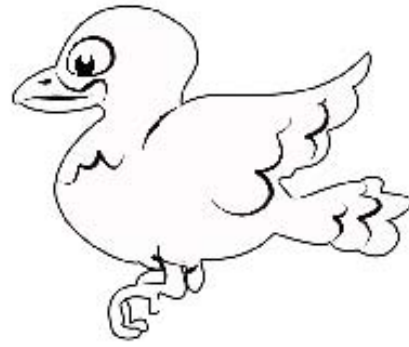
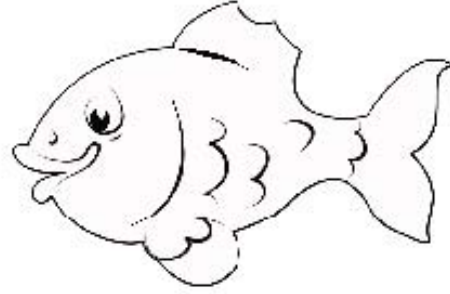
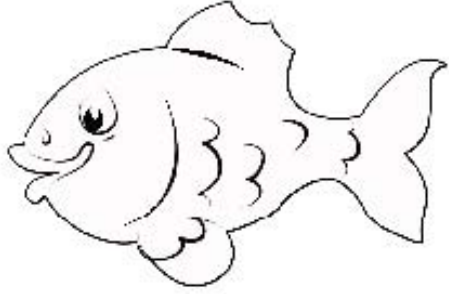
تصویر سوم:

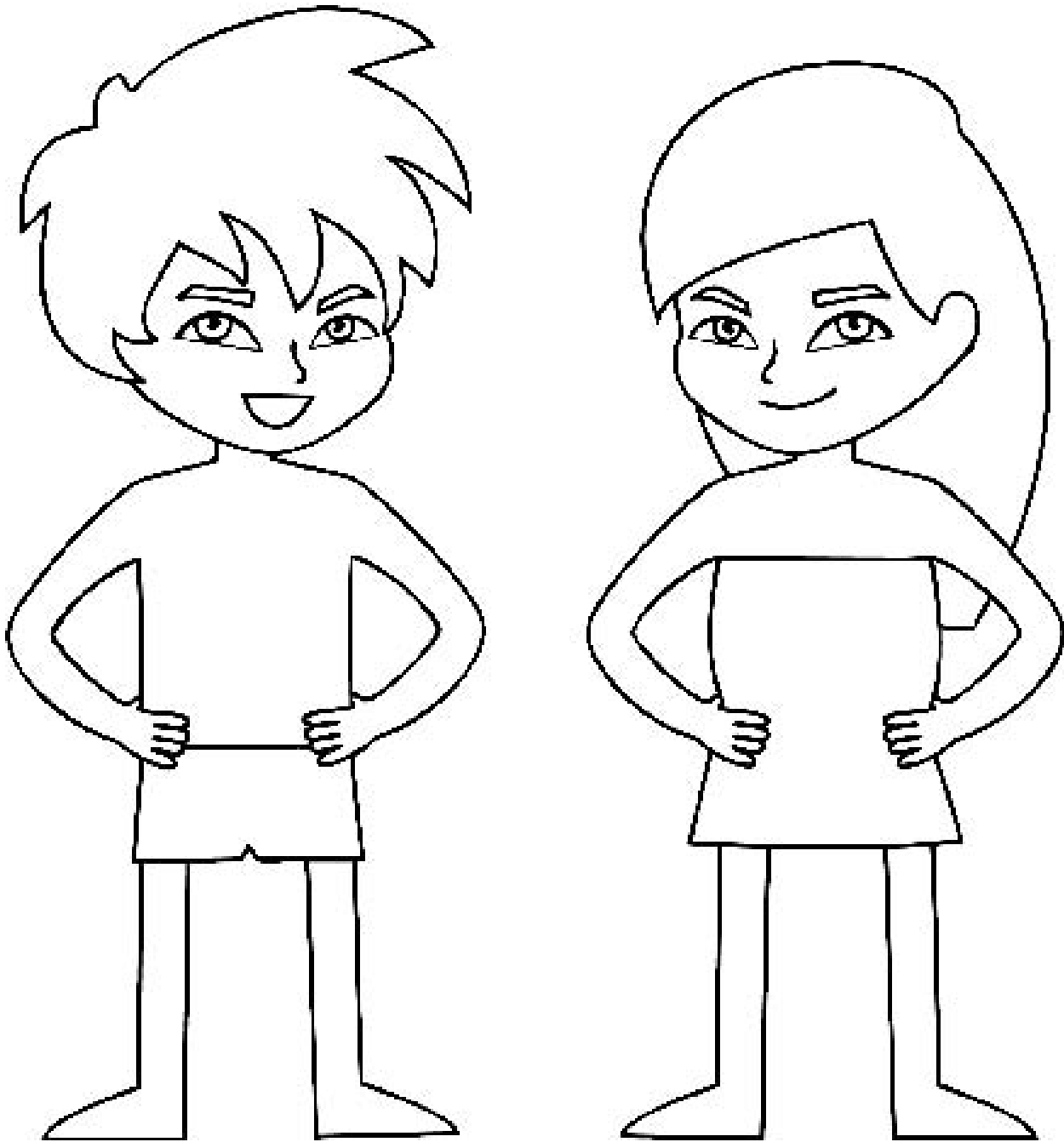


تصویر چہارم:



تصویر پنجم:





در نهایت می توانید آیه حفظ کردنی این درس را نیز در بالای این کاردستی یادداشت نمایید .
دعا: برای پایان کلاس خود با بچه ها دعا کنید و خداوند را برای همه زیبایی هایی که آفریده شکر کنید و از هر بچه بخواهید یک چیز را که به نظرش زییاست ذکر کند و برای آن خدا را شکر کند.

چگونه ادامه دهیم؟

می توانید داستان های زیر را هم تعریف کنید و کارهای جالبی هم در نظر بگیرید که با بچه ها انجام دهید.

هدف و موضوع درس چیست؟

مهم این است که در زمان درس هدف را دنبال کنید و تمرکز شما بر روی آن باشد.

درس ۲: هابیل و قابیل - پیدایش ۴.

درس ۳: خواندگی ابراهیم - پیدایش ۱۲: ۱ تا ۹.

درس ۴: فرار هاجر و پیمان خدا با ابراهیم - پیدایش ۱۶ و ۱۷.

درس ۵: تولد اسحق بیرون کردن هاجر توسط ابراهیم - پیدایش ۲۱ و ۲۲.

درس ۶: آزمایش ابراهیم.